

# لباس حضرت عمر (رض)!



دیجیتال: الماح سارفہ عالمیہ تیکانہ ساریان

۱۳۹۶



[www.masjed.se](http://www.masjed.se)

تبغونگارش:  
الحاج امین الدین «سعیدی - سعید افغانی»  
مدیر مرکز مطالعات ستراتیژیکی افغان و  
مسؤول مرکز فرهنگی حق لاره - چرمنی

## لباس حضرت عمر (رض)!

لباس و بخصوص نوع لباس امیر المؤمنین حضرت عمر رضی الله عنہ نیز درس و الہام دهنده برای مسلمانان بود و هست. حضرت عمر (رض) در زمان خلافت و امارت خویش مطابق روایت اکثریت از سیرت نویسان زندگی بی نهایت ساده و فقیرانه ای داشتند که میان او و اصحاب ندار و فقیر شان هیچ فرق و امتیازی اساساً وجود نداشت. میگویند حضرت عمر (رض) در بیشتر اوقات عادات داشت که اگر لباس شان پاره میشود ، آنرا خودش پینه می زندن.

کیفیت لباس امیر المؤمنین چنان بود که در تمام فصول سال فقط دو جوره لباس از بیت المال تسليم می شد . آن هم از تکمه ضخیم و درشت . عملاً در زندگی حضرت عمر (رض) طوری واقعی گردیده است که : هرگاه لباس خود را می شست بر هنر می نشست ، تا خشک شده آن را بپوشد .

طوریکه در فوق متذکر شدیم ، هرگاه لباس اش پاره می شد ، آنرا خودش پینه می زد ، و در بسیاری از اوقات پینه آن از پینه های جرمی می بود .

یک بار تعداد پینه های سر شانه لباس حضرت عمر (رض) را شماریدند ، تعداد این پینه ها به چهار میرسید ، و تعداد پینه های تنبان شان به دوازده پینه میرسید .

حضرت زید ابن ثابت می فرماید: یک بار من پینه های لباس امیر المؤمنین حضرت عمر (رض) را شماریدم ، پینه های لباس اش به هفده پینه می رسید .

مورخین مینویسند :در یکی از روز های جمعه زمانیکه حضرت عمر (رض) مصروف ایراد خطبه بود ، درازار که بر تن داشت دوازده پینه دیده میشود که حتی یکی از پینه های آن از پینه جرمی بود .

میگویند در یکی از روز های جمعه حضرت عمر (رض) ناوقت به مسجد تشریف اوردند ، بر منبر بالا رفت اولاً از تأخیر خود معذرت خواست ، و علت تأخیر خویش را نیز ذکر کرد و گفت: لباس هایم را شسته بودم و دیگر لباسی نبود که آن را تن میگردم . مؤرخین می نویسند که : حضرت عمر (رض) در سفر خویش به بیت المقدس پیراهنی از کرباس به تن داشت که به علت کهنه ای از جانب پشت پاره شده بود ، پیراهن دیگری نیز نداشت ، و قتی به نزدیک های بیت المقدس رسید گفت: رئیس این منطقه را صدا کنید و وقتی حاضر شد به او گفت: پیراهنی به من امانت دهید و پیراهن را بشوئید و پارگیش را پینه زنید .

پیراهنی از تیکه کتانی برایش آوردن ، از آنها پرسید: این چیست؟ گفتند: کتان است . گفت: کتان دیگر چیست؟ برایش توضیح دادند .

مؤرخین می افزایند: حضرت عمر (رض) به آنان گفت: این پیراهن زیاد نرم است ، همان پیراهن من خوب است که عرق در آن جذب می شود .

پیراهنش را کشید و پیراهن دیگر بر تن کرد . بعد از اینکه پیراهن اش شسته و وصله زده شد ، دوباره پیراهن خودش را بر تن نمود .

مؤرخین می افزایند:

مسلمانان برایش گفتند: امروز علمای یهود و نصارا برای ملاقات شما می‌آیند و تو را احتمالاً به دیده حقارت خواهند نگردید، باز ما چه خواهیم گفت؟ فرمود: ما از بدگفتن کسی پروا نداریم. **خداوند ما را به اسلام عزّت بخشیده است نه به لباس.**

در این هیچ جای شک نیست که: حضرت عمر (رض) مردی زاده و از زینت و زیور دور و از تنعم و خوش گذرانی اجتناب می‌کرد، ولی در عین حال مرد آداب و از خانواده اشراف قریش بود، خوب می‌دانست چه رفتاری در کجا مناسب و چه گفتاری در چه وقتی خوب و چه لباسی در چه هنگامی پسندیده است. می‌گویند:

روزی پنجاه نفر از صحابه کرام که از مهاجرین بودند در مسجد نبوی گرد آمده بودند و یاد زده حضرت عمر فاروق(رض) در میان آمد. آنگاه مشورت و مذاکره کردند که کسی که سلطنت کسری و قیصر در قبضه اوست و حکمش در شرق و غرب نافذ است و وفاد عرب و عجم به محضرش می‌آیند و او را در این حال می‌بینند که به لباس او دوازده پینه زده شده است، او را باید گفت که این لباس را عوض کند و لباس خوب بپوشد که از لباس خوب هم نوعی هیبت حاصل می‌شود و برای خوراک نیز نظم شایسته‌ای به کار برده شود و برای هر وعده، سفره کاملی پهن گردد و مهاجرین و انصاری که برای ملاقات می‌آیند در خوردن شرکت کنند.

اما کسی جرأت نکرد که این پیشنهاد را به محضر امیر المؤمنین مطرح نماید. بالاخره همه در این مورد متفق القول شدند که باید: حضرت علی کرم الله وجهه که در عین وخت خسر حضرت عمر (رض) است ، با ایشان این موضوع را در جریان قرار دهیم تا ایشان ، این موضوع را با حضرت عمر (رض) در میان قرار دهد، بنآ همه نزد حضرت علی کرم الله وجهه رفته و موضوع را با ایشان در میان گذاشتند، حضرت علی کرم الله وجهه بعد از اینکه از جریان مطلع یافت به صحابه کرام گفت: من چنین سخنی را به او نمی‌کویم. به امّهات المؤمنین بگویید تا آنان موضوع را بحضور حضرت عمر (رض) مطرح نمایند.

احنف بن قیس می‌گوید: سپس مردم به محضر حضرت بی بی عایشه صدیقه و حفصه رفته، هردو باهم در جایی جمع شدند. حضرت عایشه گفت: خوب است من به او می‌گویم. حضرت حفصه فرمود: نمی‌پذیرد. اما با اصرار صحابه ، امّهات المؤمنین هردو به نزد حضرت عمر تشریف برندند و بعد از یک مقدمه موضوع را به امیر المؤمنین مطرح ساختند .

حضرت عمر (رض) بعد از شنیدن صحبت های بی بی عایشه و حضرت حفصه به گریه افتاد و تنگی معیشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم را یاد کرده آنها هم به گریه انداخت و فرمود بشنوید: من دو رفیق داشتم. آنان را در چه حالی دیده‌ام! اگر مسیری خلاف آنها اختیار کنم دوستی ایشان نصیب من نخواهد شد.

بالاخره، فاروق اعظم (رض) در اراده خود همچنان مصمّم و ثابت‌قدم باقی ماند و از مسیر سیره نبوی و ابوبکر صدیق، ذرّه‌ای هم منحرف نگشت.

سیرت نویسان می نویسند :

روزی عمر بن الخطاب چشمش به لباس فاخری افتاد که فروخته می‌شود، لذا حضور رسول الله آمد و عرض کرد: «يا رسول الله! چه خوب است که این لباس را بخری تا

هنگام ملاقات با نمایندگانی که می‌آیند و نیز در وقت نماز جمعه آن را بپوشی». ولی چون این لباس ملیله‌دوزی طلا داشت، آن حضرت از خرید آن امتناع فرمود(این است متن حدیث بخاری: «عَنْ نَافِعٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ أَنَّ عُمَرَ سَرَأَ حُلْلَةً سِيرَاءَ ثُبَاعَ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْ ابْتَغَتُهَا، تَلْبِسُهَا لِلْوَفْدِ إِذَا أَتَوْكَ وَالْجُمُعَةَ. قَالَ: إِنَّمَا يَلْبِسُهَا مَنْ لَا خَلَقَ لَهُ». از این روایت واضح است که حضرت عمر مرد آداب و پایبند رسول عمومی بود و عقیده داشت که رئیس دولت در اوقات ملاقات با اشخاص بزرگ یا هنگام حضور در مجالس و مجامع باید لباس مناسبی بپوشد.

همین عمر بود که چون والی یمن با لباس قیمتی وفاخری به حضورش آمد، برآشفت و امر کرد تا لباس ساده بپوشد. بار دیگر همان والی با مویی ژولیده و لباس کنه و نامناسبی به حضور رسید. حضرت عمر این بار فرمود: مقصودم این نبود که خود را به این وضع ناپسند در آوری. نه ژولیده و ژنده پوش باش و نه خود را مانند زنان زنیت نمایی.

مؤرخین می‌نویسند: حضرت عمر (رض) در طول خلافت خود هیچ وقت خیمه مستقلی برای خود نداشت. در هنگام سفر هرگاه به منزل، می‌رسید برای محفوظ ماندن از آفتاب یا باران، چادر یا پوست بر درختی می‌انداخت و در زیر سایه آن استراحت می‌کرد. هرگاه مال غنیمت از جایی می‌آمد، چنان تقسیم می‌نمود که سهم خودش مساوی با سهم دیگران مساوی باشد.

می‌گویند روزی: چند چادری را که در اموال غنیمت بود، همه را در میان مردم توزیع کرد. و به هر نفر یک چادر داد. بعد از آن در روز جمعه که برای خطبه تشریف آورد، از آن چادرها یکی را پوشیده و دیگری را ازار بسته بود. مردم اطلاع پیدا کرده بودند که آن جناب از انتقاد خوشحال می‌شود. لذا حضرت سلمان فارسی (رض) برخاست و گفت: ما خطبه شما را نمی‌شنویم زیرا به هریک از ما یک چادر داده‌اید و خود دو چادر برداشته‌اید. حضرت فاروق (رض) شنید و تبسی کرد و فرمود: من ازار کنه خود را شسته، برای خشک شدن انداختم و یک چادر از عبدالله گرفتم. حضرت سلمان(رض) گفت: بلی، ما اکنون خطبه شما را می‌شنویم.

می‌گویند: روزی چند چادر بین زنان مدینه تقسیم نمود. یک چادر بزرگ باقی ماند. شخصی گفت: یا امیر المؤمنین این چادر را به نواسه رسول الله صلی الله علیه وسلم (یعنی دختر علی، ام کلثوم، بدھید) که همسر شما می‌باشد.

فرمودند: نه! ام سلیط مستحق‌تر است. (ام سلیط از جمله صحابیه‌ای از زنان انصار بود. وی در غزوه احـد برای مردان با مشک آب می‌برد (صحیح بخاری).

همچنان باری دیگر چنین اتفاقی افتاد و مردم گفتند: این را به صفیه دختر ابی عبید، زن پسرت (عبدالله ابن عمر) بدھید. باز همان پاسخ را داد. (فتح الباری)  
الهی ما را به راه اسلام برابر و به لباس صحابه عظام مجهز بساز. امین